رساله در صرف

فارسی و عربی

علاء الدین ... تبریزی

عنوان زر صفحه اول جدول

دران در دایره نام نویسنده

با خط مشکی درشت تر

رساله در صرف
فارسی و عربی
علاء الدین کوب تبریزی
عنوان زر، صفا جدول
در آن در دایره نام نویسنده
با خط مشکی درشت تر

رساله در صرف

فارسی و عربی

عنوان زر صفحه جلد و
دوران در دایره نام نویسنده
با خط مشکی درشت تر

ای دل غلام شاه جهان باش شاه باش

هو الله و لا سواه

این رساله خط مرحوم

مولانا علاء الدین

التبریزی طاب ثراه

بسم الله الرحمن الرحیم
بدانکه افعال بر دو گونه است
ثلاثی و رباعی ثلاثی آنست که
حروف اصول او سه باشد مانند
ضرب و رباعی آنست که حروف
اصول او چهار باشد مانند
دحرج و این افعال منقسم میشود
بر هفت قسم اول صحیح و صحیح

آنست که حروف اصول او خالی
باشد از حروف علت و همزه
و تضعیف مانند رجع سلب
و حروف علت واو است و الف و یا
دوم معتل و معتل آنست که
فاء الفعل او واو باشد یا یا مانند
وعد یسر سوم اجوف و اجوف
آنست که عین الفعل او واو باشد یا یا
مانند قال باع چهارم ناقص و ناقص

آنست که لام الفعل او واو باشد
یا یا مانند غزی رمی پنجم لفیف
ولفیف آنست که جمع شود در او دو
حرف علت واین بر دو گونه است مقرون
ومفروق مفروق آنست که فاء او
ولام او حرف علت باشد مانند وقی
وعی ومقرون آنست که عین او ولام
او حرف علت باشد مانند روی
شوی ششم مضاعف ومضاعف

آنست که عین او ولام او از یک
جنس باشد وحرف علت نباشد مانند
فرّ جلّ هفتم مهموز ومهموز آنست
که فاء او یا عین او یا لام او
همزه باشد مانند اکل سال
قرا وهر مصدری را هشت مجاری
بود چون ماضی ومستقبل وفاعل
ومفعول وجحد ونفی وامر ونهی
مانند ضرب یضرب ضربا فهو ضارب

وذالک مضروب لم یضرب لا یضرب
لیضرب لا یضرب اضرب لا تضرب
امر ونهی بر دو گونه می آید چنانچه
یاد کرده شد بدانکه فعل ماضی
متصرف میشود بر چهار وجه
سه اخبار است از مردان غایب
وسه از زنان غایبه وسه از مردان
حاضر وسه از زنان حاضره ودو
حکایت نفس متکلم ودرین دو

مذکر ومؤنث یکسان است ومستقبل
نیز همچنین متصرف میشود بر
چهارده وجه وچون این مقدمه
معلوم شد بدانکه غرض از
تحریر این اوراق صرف مجرد است
والله الموفق والمعین

باب فعل یفعل بفتح العین فی الماضی
وضمها فی الغابر من الصحیح

السلب ربودن تقول فی الماضی

سَلَبَ ربود آن مرد سَلَبا ربودند
آن دو مرد سَلَبوا ربودند آن جماعتی
مردان سَلَبَتْ ربود آن زن سَلَبَتا
ربودند آن دو زن سَلَبْنَ ربودند
آن جماعتی زنان سَلَبْتَ ربودی
تو مرد سَلَبْتُما ربودید شما دو مرد
سَلَبْتُم ربودید شما جماعتی مردان
سَلَبْتِ ربودی تو زن سَلَبْتُما ربودید
شما دو زن سَلَبْتُنَّ ربودید شما

جماعتی زنان سَلَبْتُ ربودم من
سَلَبْنا ربودیم ما وفی المجهول
سُلِبَ ربوده شد آن مرد سُلِبا ربوده
شدند آن دو مرد سُلِبوا ربوده شدند
آن جماعتی مردان سُلِبَتْ ربوده
شد آن زن سُلِبَتا ربوده شدند
آن دو زن سُلِبْنَ ربوده شدند آن
جماعتی زنان سُلِبْتَ ربوده شدی
تو مرد سُلِبْتُما ربوده شدید شما دو مرد

سُلِبْتُمْ ربوده شدید شما جماعتی مردان
سُلِبْتِ ربوده شدی تو زن سُلِبْتُمَا
ربوده شدید شما دو زن سُلِبْتُنَّ
ربوده شدید شما جماعتی زنان
سُلِبْتُ ربوده شدم من سُلِبْنَا
ربوده شدیم ما وفي المستقبل
يَسْلُبُ برباید ومی رباید آن مرد
يَسْلُبَانِ بربایند ومی ربایند آن دو مرد
يَسْلُبُونَ بربایند ومی ربایند آن

جماعتی مردان تَسْلُبُ می رباید
وبرباید آن زن تَسْلُبَانِ بربایند
ومی ربایند آن دو زن يَسْلُبْنَ
بربایند ومی ربایند آن جماعتی زنان
تَسْلُبُ بربایی ومی ربایی تو مرد
تَسْلُبَانِ برباید ومی رباید شما
دو مرد تَسْلُبُونَ برباید ومی
رباید شما جماعتی مردان تَسْلُبِينَ
بربایی ومی ربایی تو زن تَسْلُبَانِ

بربایید و می ربایید شما دو زن
تسلبن بربایید و می ربایید شما
جماعتی زنان اسلب بربایم
و می ربایم من نسلب برباییم
و می رباییم ما وبني المجهول
یُسلَبُ ربوده شود و میشود آن مرد
یُسلَبانِ ربوده شوند و میشوند آن
دو مرد یُسلَبون ربوده شوند
و میشوند آن جماعتی مردان

تُسلَبُ ربوده شود و میشود آن زن
تُسلَبانِ ربوده شوند و میشوند آن
دو زن یُسلَبنَ ربوده شوند
و میشوند آن جماعتی زنان
تُسلَبُ ربوده شوی و میشوی تو مرد
تُسلَبانِ ربوده شوید و میشوید شما
دو مرد تُسلَبونَ ربوده شوید
و میشوید شما جماعتی مردان تُسلَبِینَ
ربوده شوی و میشوی تو زن

تُسْلَبَانِ ربوده شوید ومیشوید
شما دو زن تُسْلَبْنَ ربوده شوید
ومیشوید شما جماعتی زنان اُسْلَبُ
ربوده شوم ومیشوم من نُسْلَبُ
ربوده شویم ومیشویم ما **وفی اسم**
الفاعل سَالِبٌ مردی رباینده
سَالِبَانِ دو مرد رباینده سَالِبُونَ
وسُلَّابٌ وسُلَّبٌ وسَلَبَةٌ جماعتی
مردان رباینده سَالِبَةٌ زن رباینده

مرد ربوده شده مسلوبان دو مرد
ربوده شده مسلوبون جماعتی
مردان ربوده شده مسلوبة زن
ربوده شده مسلوبتان دو زن
ربوده شده مسلوبات ومسالیب
جماعتی زنان ربوده شده
وچون اضافه کنی بضمیر متکلم گویی
مسلوبی مرد ربوده شده من مسلوبای
دو مرد ربوده شده من مسلوبیّ

جماعتی مردان دبوده شده من
مسلوبتی زن دبوده شده من
مسلوبتای دو زن ربوده شده من
مسلوباتی ومسالیبی جماعتی زنان
ربوده شده من وچون اضافه کنی
بضمیر غایب گویی مسلوبه مرد ربوده
شده آن مرد مسلوباه دو مرد ربوده
شده آن مرد مسلوبوه جماعتی مردان
دبوده شده آن مرد مسلوبته زن

دبوده شده آن مرد مسلوبتاه دو زن
ربوده شده آن مرد مسلوباته
ومسالیبه جماعتی زنان دبوده شده
آن مرد وفی الجحد لم یسلب نربود
آن مرد لم یسلبا نربودند آن دو مرد
لم یسلبوا نبودند آن جماعتی مردان
لم تسلب نبود آن زن لم تسلبا
نبودند آن دو زن لم یسلبن
نبودند آن جماعتی زنان لم تسلب

در اصل یسلب بود و لم جزم داد
حرکت آخر بجزم باطل
شد لم یسلب شد
و در تثنیه و جمع نون ساقط
شد و

نبودی تو مرد لم تسلبا نبودید
شما دو مرد لم تسلبوا نبودید شما
جماعتی مردان لم تسلبی نبودی
تو زن لم تسلبا نبودید شما دو زن
لم تسلبن نبودید شما جماعتی زنان
لم اسلب نبودم من لم نسلب نبودیم
ما وفی المجهول لم یسلب ربوده نشد
آن مرد لم یسلبا ربوده نشدند
آن دو مرد لم یسلبوا ربوده نشدند

آن

آن جماعتی مردان لم تسلب ربوده
نشد آن زن لم تسلبا ربوده نشدند
آن دو زن لم یسلبن ربوده نشدند
آن جماعتی زنان لم تسلب ربوده
نشدی تو مرد لم تسلبا ربوده نشدید
شما دو مرد لم تسلبوا ربوده نشدید
شما جماعتی مردان لم تسلبی ربوده
نشدی تو زن لم تسلبا ربوده نشدید
شما دو زن لم تسلبن ربوده نشدید

شما جماعتی زنان لم اسلب ربوده
نشدم من لم نسلب ربوده نشدیم ما
وفی النفی لا یسلب نرباید
و نمی رباید آن مرد لا یسلبان نربایند
و نمی ربایند آن دو مرد لا یسلبون
نربایند و نمی ربایند آن جماعتی مردان
لا تسلب نرباید و نمی رباید
آن زن لا تسلبان نربایند و نمی
ربایند آن دو زن لا یسلبن نربایند

و نمی ربایند آن جماعتی زنان لا تسلب
نربایی و نمی ربایی تو مرد لا تسلبان
نربایید و نمی ربایید شما دو مرد
لا تسلبون نربایید و نمی ربایید شما
جماعتی مردان لا تسلبین نربایی
و نمی ربایی تو زن لا تسلبان نربایید
و نمی ربایید شما دو زن لا تسلبن
نربایید و نمی ربایید شما جماعتی زنان
لا اسلب نربایم و نمی ربایم من

لا نُسلَبُ نربابیم و نمیربابیم ما
و فی المجهول لا یُسلَبُ ربوده نشود
و نمیشود آن مرد لا یُسلَبانِ ربوده
نشوند و نمیشوند آن دو مرد لا یُسلَبونَ
ربوده نشوند و نمیشوند آن جماعتی
مردان لا تُسلَبُ ربوده نشود و نمیشود
آن زن لا تُسلَبانِ ربوده نشوند
و نمیشوند آن دو زن لا یُسلَبنَ
ربوده نشوند و نمیشوند آن جماعتی زنان

در

لا تُسلَبُ ربوده نشوی و نمیشوی
تو مرد لا تُسلَبانِ ربوده نشوید
و نمیشوید شما دو مرد لا تُسلَبونَ
ربوده نشوید و نمیشوید شما جماعتی
مردان لا تُسلَبینَ ربوده نشوی و نمیشوی
تو زن لا تُسلَبانِ ربوده نشوید
و نمیشوید شما دو زن لا تُسلَبنَ ربوده
نشوید و نمیشوید شما جماعتی زنان
لا اُسلَبُ ربوده نشوم و نمیشوم من

لا تسلبه بوده نشویم و نمیشویم ما
و فی امر الغایب لیسلب کو بربای
آن مرد لیسلبا کو بربابید آن دو مرد
لیسلبو کو بربابید آن جماعتی
مردان لتسلب کو بربای آن زن
لتسلبا کو بربابید آن دو زن
لیسلبن کو بربابید آن جماعتی
زنان و بالتاکید لیسلبنّ کو زنهار
نتنها ربربای آن مرد لیسلبانّ

لیسلبنّ لتسلبنّ لتسلبانّ لیسلبنانّ
و بالخفیفة لیسلبن لیسلبن لتسلبن
و فی المجهول لیسلب کو ربوده شو
آن مرد لیسلبا لیسلبو لتسلب
لتسلبا لیسلبن و بالتاکید لیسلبنّ
کو زنهار ربوده شو آن مرد
لیسلبانّ لیسلبنّ لتسلبنّ لتسلبانّ
لتسلبنانّ و بالخفیفة لیسلبن کو زنهار
ربوده شو آن مرد لیسلبن لتسلبن

وفي نهي الغايب لا يسلب كو مرباي
آن مرد لا يسلبا لا يسلبو لا تسلب
لا تسلبا لا يسلبن وبالتاكيد
لا يسلبنّ كو زنهار مرباي آن مرد
لا يسلبانّ لا يسلبنّ لا تسلبنّ
لا تسلبانّ لا يسلبنانّ وبالخفيفة
لا يسلبنْ لا يسلبنْ لا تسلبنْ وفي
المجهول لا يُسلب كو ربوده مشو
آن مرد لا يُسلبا لا يُسلبو لا تُسلب

لا تسلبا لا يسلبن وبالتاكيد لا يسلبنّ
لا يسلبانّ لا يسلبانّ لا يسلبنّ
لا تسلبنّ لا تسلبانّ لا يسلبنانّ
وبالخفيفة لا يُسلبنْ لا يسلبنْ
لا تسلبنْ وفي امر الحاضر
اُسلب برباي تو مرد اسلبا اسلبو
اُسلبي اسلبا اسلبن وبالتاكيد
اُسلبنّ زنهار زنهار برباي تو مرد
اسلبانّ اسلبنّ اسلبنّ اسلبانّ

اسلبنانّ وبالخفيفة اسلبنْ
للمخاطب اسلبنْ للمخاطبين اسلبنْ
للمخاطبة وفي المجهول لتُسلب
ربوده شو تو مرد لتُسلبا لتُسلبو
لتُسلبي لتُسلبا لتُسلبن وبالتاكيد
لتُسلبنّ لتُسلبانّ لتُسلبنّ لتُسلبنّ
لتُسلبانّ لتُسلبنانّ وبالخفيفة
لتُسلبنْ لتُسلبنْ لتُسلبنْ وفي نهي المخاطب
لاتسلب مربای تو مرد لاتسلبا لاتسلبو

لاتسلبی

لاتسلبي لاتسلبا لاتسلبن وبالتاكيد
لاتسلبنّ لاتسلبانّ لاتسلبنّ
لاتسلبنّ لاتسلبانّ لاتسلبنانّ
وبالخفيفة لاتسلبنْ لاتسلبنْ لاتسلبنْ
وفي المجهول لاتُسلب لاتُسلبا
لاتُسلبو لاتُسلبي لاتُسلبا لاتُسلبن
وبالتاكيد لاتُسلبنّ لاتُسلبانّ لاتُسلبنّ
لاتُسلبنّ لاتُسلبانّ لاتُسلبنانّ
وبالخفيفة لاتُسلبنْ لاتُسلبنْ لاتُسلبنْ

مثال الاجوف السوم بها کردن
تقول فی الماضی سام بها کرد آن مرد
ساما ساموا سامت ساماتا سمن
سمت سمتما سمتم سمت سمتما
سمتن سمت سمنا وفی المجهول
سیم بها کرده شد آن مرد سیما سیموا
سیمت سیمتا سمن سمت سمتما
سمتم سمت سمتما سمتن سمت
سمنا وفی المستقبل یسوم بها کند

و میکند آن مرد یسومان یسومون
تسوم تسومان یسمن تسوم تسومان
تسومون تسومین تسومان تسمن
اسوم نسوم وفی المجهول یسام بها
کرده میشود و بشود آن مرد یسامان
یسامون تسام تسامان یسمن تسام
تسامان تسامون تسامین تسامان
تسمن اسام نسام وفی اسم الفاعل
سائم سائمان سائمون وسوّام وسوّم

وسامته سائمه سائمتان سائمات
وسوائم وچون اضافة کنی بضمیر
متکلم گویی سائمی سائمای سائمی
وسوامی وسومی وسامتی سائمتی
سائمتای سائماتی وسوائمی وچون
اضافة کنی بضمیر غایب گویی
سائمه سائماه سائموه وسواه وسومه
وسامته سائمته سائمتاه سائماته
وسوائمه وفی اسم المفعول مسومه

مسومان مسومون مسومته مسومتان
مسومات ومسائم وچون اضافة کنی
بضمیر متکلم گویی مسومی مسومای مسومی
مسومتی مسومتای مسوماتی ومسائمی
وچون اضافة کنی بضمیر غایب گویی
مسومه مسوماه مسوموه مسومته
مسومتاه مسوماته ومسائمه وفی الجحد
لم یسم بها نکرد آن فرد لم یسوما
لم یسوموا لم تسم لم تسوما لم یسمن

لم تسم لم تسوما لم تسوموا لم تسومي
لم تسوما لم تسمن لم اسم لم نسم
وفي المجهول لم يسم بها كرده
نشد آن مرد لم يساما لم يساموا
لم تسم لم تساما لم يسمن لم تسم
لم تساما لم تساموا لم تسامي لم تساما
لم تسمن لم اسم لم نسم وفي النفي
لا يسوم لا يسومان لا يسومون
لا تسوم لا تسومان لا يسمن لا تسوم

لا تسومان لا تسومون لا تسومين
لا تسومان لا تسمن لا اسوم
لا نسوم وفي المجهول لا يسام
بها كرده نشود آن مرد لا يسامان
لا يسامون لا تسام لا تسامان
لا يسمن لا تسام لا تسامان لا تسامون
لا تسامين لا تسامان لا تسمن
لا اسام لا نسام وفي امر الغائب
ليسم كو بها كن آن مرد ليسوما

ليسومو لتسم لتسوما ليسمن
وبالتاكيد ليسومن ليسومان ليسومن
لتسومن لتسومان ليسمنان
وبالخفيفة ليسومن ليسومن لتسومن
وفي المجهول ليسم ليساما ليسامو
لتسم لتساما ليسمن وبالتاكيد
ليسامن ليسامان ليسامن لتسامن
لتسامان ليسمنان وبالخفيفة
ليسامن ليسامن لتسامن وفي

نهي الغايب لا يسم لا يسوما
لا يسومو لا تسم لا تسوما لا يسمن
وبالتاكيد لا يسومن لا يسومان
لا يسومن لا تسومن لا تسومان
لا يسمنان وبالخفيفة لا يسومن
لا يسومن لا تسومن وفي المجهول
لا يسم لا يساما لا يسامو لا تسم
لا تساما لا يسمن وبالتاكيد
لا يسامن لا يسامان لا يسامن

لا تسامَنّ لا تسامانّ لا يسمنانّ
وبالخفيفة لا يسامَنْ لا يسامُنْ
لا تسامَنْ وفي امر الحاضر سِمْ سوما
سوموا سومي سوما سِمْنَ وبالتاكيد
سومَنّ سومانّ سومُنّ سومِنّ
سومانّ سِمْنانّ وبالخفيفة سومَنْ
سومُنْ سومِنْ وفي المجهول لتُسَمْ
لتُساما لتُساموا لتُسامي لتُساما
لتُسَمْنَ وبالتاكيد لتُسامَنّ

لتسا

لتُسامانّ لتُسامُنّ لتُسامِنّ لتُسامانّ
لتُسمنانّ وبالخفيفة لتُسامَنْ لتُسامُنْ
لتُسامِنْ وفي نهي الحاضر لا تَسُمْ
لا تسوما لا تسوموا لا تسومي لا تسوما
لا تسمن وبالتاكيد لا تسومَنّ لا تسومانّ
لا تسومُنّ لا تسومِنّ لا تسومانّ
لا تسمنانّ وبالخفيفة لا تسومَنْ
لا تسومُنْ لا تسومِنْ وفي المجهول
لا تُسَمْ لا تُساما لا تُساموا لا تُسامي

لا تُسَامَا لا تُسَمْنَ وبالتاكيد لا تُسَامَنَّ
لا تُسَامانِّ لا تُسَامُنَّ لا تُسَامِنَّ
لا تُسَامانِّ لا تُسَمْنانِّ وبالخفيفة
لا تُسَامَنْ لا تُسَامُنْ لا تُسَامِنْ
ومن الناقص الرجاء امید داشتن
تقول في الماضي رجا امید داشت آن مرد
رَجَوَا رَجَوْا رَجَتْ رَجَتَا رَجَوْنَ
رَجَوْتَ رَجَوْتُمَا رَجَوْتُمْ رَجَوْتِ
رَجَوْتُمَا رَجَوْتُنَّ رَجَوْتُ رَجَوْنَا

وفي المجهول رُجِيَ امید داشته شد
آن مرد رُجِيَا رُجُوا رُجِيَتْ رُجِيَتَا
رُجِينَ رُجِيتَ رُجِيتُمَا رُجِيتُمْ
رُجِيتِ رُجِيتُمَا رُجِيتُنَّ رُجِيتُ
رُجِينَا وفي المستقبل يرجو امید
دارد و میدارد آن مرد يَرْجُوَانِ يَرْجُونَ
تَرْجُو تَرْجُوَانِ يَرْجِينَ تَرْجُو تَرْجُوَانِ
تَرْجُونَ تَرْجِينَ تَرْجُوَانِ تَرْجُونَ
ارجو نرجو وفي المجهول يُرْجَى امید

داشته شود ومیشود آن مرد رجا
یرجون ترجی ترجیان یرجین
ترجی ترجیان ترجون ترجین
ترجیان ترجین ارجی نرجی
وفی اسم الفاعل راج مرد امیدوار
راجیان راجون ورجاء ورجی
ورجاة راجیة راجیتان راجیات
ورواج وچون اضافت کنی بضمیر متکلم
گوئی راجی راجیای راجی ورجای

ورجای ورجاتی راجیتی راجیاتی
راجیاتی ورواجی وچون
اضافت کنی بضمیر غایب گوئی راجیه
راجیاه راجوه ورجاءه ورجاه
ورجاته راجیته راجیتاه راجیاته
ورواجیه وفی اسم المفعول
مرجو مرجوان مرجوون مرجوة
مرجوتان مرجوات ومراجی
وچون اضافت کنی بضمیر متکلم گوئی

مرجوى مرجواى مرجوى مرجوات
مرجوتاى مرجوات ومراجى
وچون اضافه كنى بضمير غايب كويى
مرجوه مرجواه مرجووه مرجوته
مرجوتاه مرجواته ومراجيه
وفى الجحد لم يرج لم يرجوا لم يرجو
لم ترج لم ترجوا لم يرجون لم ترج
لم ترجوا لم ترجو لم ترجى لم ترجوا
لم ترجين لم ارج لم نرج وفى المجهول

لم يرج لم يرجيا لم يرجو لم ترج
لم ترجيا لم يرجين لم ترج لم ترجيا
لم ترجو لم ترجى لم ترجيا لم ترجين
لم ارج لم نرج وفى النفى لا يرجو
لا يرجوان لا يرجون لا ترجو
لا ترجوان لا يرجون لا ترجو
لا ترجوان لا ترجون لا ترجين
لا ترجوان لا ترجون لا ارجو
لا نرجو وفى المجهول لا يرجى

لا يرجيان لا يرجون لا ترجي
لا ترجيان لا يرجين لا ترجي
لا ترجيان لا ترجون لا ترجين
لا ترجيان لا ترجين لا ارجي
لا نرجي وفي امر الغايب
ليرج ليرجوا ليرجو لترج لترجوا
ليرجون وبالتاكيد ليرجونّ
ليرجوانّ ليرجنّ لترجونّ لترجوانّ
ليرجونانّ وبالخفيفة ليرجون

ليرجن لترجون وفي المجهول ليرج
ليرجيا ليرجو لترج لترجيا ليرجين
وبالتاكيد ليرجينّ ليرجيانّ ليرجونّ
لترجينّ لترجيانّ ليرجينانّ
وبالخفيفة ليرجين ليرجون لترجين
وفي نهي الغايب لا يرج لا يرجوا لا يرجو
لا ترج لا ترجوا لا يرجون وبالتاكيد
لا يرجونّ لا يرجوانّ لا يرجنّ لا ترجونّ
لا ترجوانّ لا يرجونانّ وبالخفيفة

لا یرجون لا یرجون لا ترجون و فی
المجهول لا یرج کو امید داشته مشو
آن مرد لا یرجیا لا یرجو لا ترج
لا ترجیا لا یرجین و بالتاکید لا یرجنّ
لا یرجیانّ لا یرجونّ لا ترجینّ
لا ترجیانّ لا یرجینانّ و بالخفیفة
لا یرجین لا یرجون لا ترجین و فی امر
الحاضر ارج ارجوا ارجوا ارجی
ارجوا ارجون و بالتاکید ارجونّ

ارجون

ارجوانّ ارجنّ ارجنّ ارجوانّ
ارجونانّ و بالخفیفة ارجون ارجن
ارجن و فی المجهول لترج لترجیا
لترجو لترجی لترجیا لترجین
و بالتاکید لترجینّ لترجیانّ لترجونّ
لترجینّ لترجیانّ لترجینانّ
لترجین لترجون لترجون و فی نهی
المخاطب لا ترج لا ترجوا لا ترجوا لا ترجی
لا ترجوا لا ترجون و بالتاکید لا ترجونّ

لا ترجوانّ لا ترجنّ لا ترجوانّ
لا ترجونانّ وبالخفيفة لا ترجونْ
لا ترجنْ لا ترجنْ وفي المجهول
لا ترجَ لا ترجيا لا ترجوا لا ترجي لا ترجيا
لا ترجينَ وبالتاكيد لا ترجينّ لا ترجيانّ
لا ترجونّ لا ترجينّ لا ترجيانّ لا ترجينانّ
وبالخفيفة لا ترجينْ لا ترجونْ لا ترجينْ
مثال المضاعف الرد باز كردانيدن
تقول في الماضي ردّ باز كردانيد آن مرد

ردّا ردّوا ردّت ردّتا رددن
رددتَ رددتما رددتم رددتِ
رددتما رددتنّ رددتُ رددنا
وفي المجهول رُدّ رُدّا رُدّوا رُدّت
رُدّتا رُدِدن رُدِدتَ رُدِدتما
رُدِدتم رُدِدتِ رُدِدتما رُدِدتنّ
رُدِدتُ رُدِدنا وفي المستقبل
يردّ يردّان يردّون تردّ تردّان
يرددن تردّ تردّان تردّون تردّين

تردّان تردُدن اُردّ نردّ وفی المجهول
یُردّ یردّان یردّون تردّ تردّان
یُردُدن تردّ تردّان تردّون تردّین
تردّان تردُدن اُردّ نردّ وفی اسم الفاعل
رادٌّ رادّان رادّون ورَدّاد ورُدّدٌ و
رَددةٌ رادّةٌ رادّتان رادّاتٌ ورَوادّ
وچون اضافه کنی بضمیر متکلّم کویی
رادّی رادّای رادّی ورُدّادی
ورَدّدی ورَددتی رادّتی رادّتای

رادّاتی

رادّاتی وروادّی وچون اضافه کنی
بضمیر غایب کویی رادّه رادّاه رادّوه
ورُدّاده ورُدّده ورَددته رادّته
رادّتاه رادّاته وروادّه وفی اسم
المفعول مردودٌ مردودان مردودون
مردودةٌ مردودتان مردوداتٌ
ومرادید وچون اضافه کنی بضمیر
متکلّم کویی مردودی مردودای
مردودی مردودتی مردودتای

مردوداتی ومرادیدی وچون
اضافه کنی بضمیر غایب کوئی مردوده
مردوداه مردودوه مردودته
مردودتاه مردودانه ومرادیدع
وفی الجحد لم یردّ لم یردّا لم یردّوا
لم تردّ لم تردّا لم یردُدن لم تردّ
لم تردّا لم تردّوا لم تردّی لم تردّا
لم تردُدن لم اردّ لم نردّ وفی المجهول
لم یُردّ لم یُردّا لم یُردّوا لم تُردّ

لم تُردّا لم یُردُدن لم تُردّ لم تُردّا
لم تُردّوا لم تردّی لم تردّا لم تردُدن
لم اردّ لم نردّ وفی النفی لا یردّ
لا یردّان لا یردّون لا تردّ لا تردّان
لا یردُدن لا تردّ لا تردّان لا تردّون
لا تردّین لا تردّان لا تردُدن لا اردّ
لا نردّ وفی المجهول لا یُردّ لا یُردّان
لا یُردّون لا تُردّ لا تُردّان لا یُردُدن
لا تُردّ لا تُردّان لا تُردّون لا تُردّین

لا تردان لا ترددن لا ارد لا نرد
وفي امر الغايب ليرد ليردا ليردوا
لترد لتردا ليرددن وبالتاكيد
ليردن ليردان ليردن لتردن
لتردان ليرددنان وبالخفيفة ليردن
ليردن لتردن وفي المجهول ليرد ليردا
ليردوا لترد لتردا ليرددن وبالتاكيد
ليردن ليردان ليردن لتردن
لتردان ليرددنان وبالخفيفة ليردن

ليردن لتردن وفي نهي الغايب
لا يرد لا يردا • لا يردوا • لا ترد
لا تردا • لا يرددن وبالتاكيد
لا يردن لا يردان لا يردن لا تردن
لا تردان لا يرددنان وبالخفيفة
لا يردن لا تردن وفي المجهول
لا يرد لا يردا لا يردوا لا ترد لا تردا
لا يرددن وبالتاكيد لا يردن لا يردان
لا يردن لا تردن لا تردان لا يرددنان

وبالخفيفة لايردن لايردن لاتردن
وفي امر الحاضر رد ردا ردوا ردي
ردا ارددن وبالتاكيد ردن
ردان ردن ردن ردان ارددنان
وبالخفيفة ردن ردن ردن
وفي المجهول لترد لتردا لتردوا
لتردي لتردا لترددن وبالتاكيد
لتردن لتردان لتردن لتردن
لتردان لترددنان وبالخفيفة

لتردن لتردن لتردن وفي نهي
الحاضر لاترد لاتردا لاتردوا لاتردي
لاتردا لاترددن وبالتاكيد لاتردن
لاتردان لاتردن لاتردن لاتردان
لاترددنان وبالخفيفة لاتردن
لاتردن لاتردن وفي المجهول لاترد
لاتردا لاتردوا لاتردي لاتردا
لاترددن وبالتاكيد لاتردن
لاتردان لاتردن لاتردن لاتردان

لاتردُدْنان وبالخفيفة لاتردّن

لاترُدّن لاترُدِّن ومن المضاعف

المهموز الفاء الامّ آهنك كردن

امّ يامّ امًّا فهو آمٌّ وذاك مامومٌ

لم يأمّ لا يامّ ليامّ لا يامّ أمّ لاتامّ

ومن المهموز الفاء الاثر روايت كردن

اثر يأثر اثرًا فهو آثرٌ وذاك ماثورٌ

لم ياثر لا ياثر ليأثر لا ياثر اوثر

لاتاثر ومن الاجوف المهموز اللام

المهموز

النوء كران كردن ناء ينوء نوءً فهو

ناءٍ وذاك منوءٌ لم ينوء لا ينوء

لينوء لا ينوء نوء لا تنوء ومن الناقص

المهموز الفاء الالو تقصير كردن

الى يالو الوًا فهو آلٍ وذاك مالو

لم يال لا يالو ليال لا يال اوُل

لا تال باب فعَل يفعِل بفتح العين

في الماضي وكسرها في الغابر مثال

الصحيح الضرب زدن ضرب يضرب

ضربًا فهو ضارب وذاك مضروب
لم يضرب لا يضرب ليضرب
لا يضرب اضرب لا تضرب ومن
المعتل الوعد وعده كردن
وعد يعد وعدًا فهو واعد وذاك
موعود لم يعد لا يعد ليعد
لا يعد عد لا تعد ومن اليائي
اليسر والميسرة قمار باختن يسر
ييسر يسرًا فهو ياسر وذاك ميسور

لم ييسر لا ييسر ليسر لا ييسر ايسر
لا تيسر ومن الاجوف الكيل پيمودن
كال يكيل كيلًا فهو كائل
وذاك مكيل لم يكل لا يكيل ليكل
لا يكل كل لا تكل ومن الناقص
الرمي انداختن رمى يرمي رميًا
فهو رام وذاك مرمي لم يرم لا يرمي
ليرم لا يرم ارم لا ترم ومن اللفيف
المفروق الوقاية نگاه داشتن

وقى يقي وقاية فهو واقٍ
وذاك موقيّ لم يق لا يقي ليق
لا يق قِ لا تق ومن اللّفيف
المقرون المهموز العين الوأي وعده
كردن وأى يأى وأيًا فهو وآءٍ
وذاك موءيّ لم يأء لا يأى ليأء
لا يأء إِ لا تأء ومن اللّفيف المقرون
الرّواية روايت كردن روى يروى
رواية فهو راوٍ وذاك مرويّ لم يرو

لايروي

لا يروي ليرو ولا يرو وارو ولا ترو
ومن اللّفيف المقرون المهموز الفاء
الأوىّ ما وا كرفتن أوى يأوي أويًّا
فهو آوٍ وذاك مأويّ لم يأو لا يأوي
ليأو ولا يأو إيو لا تأو ومن المضاعف
الفرار كريختن فرّ يفرّ فرارًا فهو
فارّ وذاك مفرور لم يفرّ لا يفرّ
ليفرّ لا يفرّ فرّ لا تفرّ ومن المهموز
الفاء الأدب مهمان خواندن

ادبُ يادبُ ادبًا فهو آدبٌ
وذاك مادوبٌ لم يادب لا يادب
ليادب لا يادب ايدب لا تادب
ومن المهموز العين الزئير بانك كردن
شير زار يزار زايرًا فهو زائرٌ
وذاك مزاورٌ لم يزار لا يزار
ليزار لا يزار ازار لا تزار ومن
المهموز اللام الهناء بگوارا بدن
طعام هناء يهنأ هنأً فهو هانئٌ
وذاك

وذاك مهنوء لم يهنأ لا يهنأ
ليهنأ لا يهنأ اهنأ لا تهنأ
ومن المضاعف المهموز الفاء
الانين ناليدن انّ يانّ انينًا فهو
آنٌ وذاك مانونٌ لم يانّ لا يانّ
ليانّ لا يانّ انّ لا تانّ
ومن المعتل المهموز العين
الواد زنده در گور كردن دختر
واد يئد وادًا فهو وائدٌ وذاك

موؤدٌ لم يادُ لا ياد ليادُ لا يادُ
ادلاتاد **ومن الاجوف المهموز الفاء**
الاين هنكام آمدن آن يأينُ
اينًا فهو آئنٌ وذاك مأينٌ لم يأنْ
لا يأين ليأن لا يأن أن لا تأن
ومن الاجوف المهموز اللام
المجئ آمدن جاء يجئ مجيأً فهو
جاء وذاك مجئٌ لم يجأ لا يجئ
ليجئ لا يجأ جأ لا تجاء **بابُ**

فعل

**فعل يفعل بفتح العين في الماضي
والغابر** الفتح كشادن فتح يفتح فتحًا
فهو فاتحٌ وذاك مفتوحٌ لم يفتح
لا يفتح ليفتح لا يفتح افتح لا تفتح
ومن المعتل الوضع نهادن وضع
يضع وضعًا فهو واضعٌ وذاك
موضوعٌ لم يضع لا يضع ليضع
لا يضع ضع لا تضع **ومن اليائي**
اليعارُ بانك كردن بز يعر يعير

[illegible]

يعارًا فهو باعرٌ وذاك مبعورٌ
لم يبعر لا يبعر ليبعر لا يبعر ابعر لا تبعر
ومن الناقص السعاية غمازی کردن
سعی یسعی سعایةً فهو ساعٍ وذاك
مسعیٌّ لم یسع لا یسعی لیسع لا یسع
اسع لا تسع ومن المهموز العين
السؤال پرسیدن سال یسال
سؤالًا فهو سائلٌ وذاك مسؤلٌ
لم یسال لا یسال لیسال لا یسال

اسال

اسال لا تسال ومن المهموز اللام
القراءة خواندن قرا یقرا قراءةً
فهو قارِئٌ وذاك مقروءٌ لم یقرا
لا یقرا لیقرا لا یقرا اقرا لا تقرا
ومن الناقص المهموز الفاء الاباء سر
باززدن ابی یابی اباءً فهو آبٍ
وذاك مابیٌّ لم یاب لا یابی لیاب
لا یاب ایب لا تاب ومن الناقص
المهموز العين البأو فخر كردن بای

يبأى باوًا فهو بارٍ وذاك مبأى
لم يبأ لا يبأى ليبأ لا يبأ ابأ
لا تبأ ومن المعتل المهموز اللام
الوجاء بكاردبردن وجأ يجأ
وجأً فهو واجئ وذاك موجوء لم يجأ
لا يجئ ليجئ لا يجئ جئ لا تجئ باب
فعل يفعل بكسر العين في الماضي وفتحها
في الغابر مثال الصحيح الحمد ستودن
حمد يحمد حمدًا فهو حامد وذاك

محمود

محمود لم يحمد لا يحمد ليحمد لا يحمد احمد
لا تحمد ومن المعتل الورب تباه شدن
ورب يورب وربًا فهو وارب
وذاك موروب لم يورب لا يورب
ليورب لا يورب اورب لا تورب
ومن اليائي اليبس خشك شدن
يبس ييبس يبسًا فهو يابس وذاك
ميبوس لم ييبس لا ييبس لييبس
لا ييبس ايبس لا تيبس ومن الاجوف

الخوف ترسيدن خاف يخاف
خوفًا فهو خائف وذاك مخوف
لم يخف لا يخاف ليخف لا يخف
خف لا تخف ومن اليائي النيل
يافتن نال ينال نيلًا فهو نائل
وذاك منيل لم ينل لا ينال لينل
لا ينل نل لا تنل ومن الناقص
الرضى خشنود شدن رضي يرضى
رضاءً فهو راضٍ وذاك مرضيٌّ

لم يرض

لم يرض لا يرضى ليرض لا يرض ارض
لا ترض ومن اللفيف المفروق
الوجى سوده شدن سم ستور
وجي يوجى وجيًا فهو واجٍ وذاك
موجى لم يوج لا يوجى ليوج لا يوج
إيج لا توج ومن اللفيف المقرون
الهوا دوست داشتن هوى يهوى
هواءً فهو هاوٍ وذاك مهوى لم يهو
لا يهوى ليهو لا يهو اهو لا تهو

ومن اليائي الحياء شرم داشتن
حيي يحيي حياءً فهو حاي وذاك
محيٌّ لم يحي لا يحي ليحي لا يحي احي
لا تحي ومن المضاعف العضّ دندان
گرفتن عضّ يعضّ عضًّا فهو عاض
وذاك معضوض لم يعضّ لا يعضّ
ليعضّ لا يعضّ عضّ لا تعضّ ومن
المضاعف المعتل الودّ والمودّة
دوست داشتن ودّ يودّ ودًّا فهو

وادٌّ وذاك مودود لم يودّ لا يودّ
ليودّ لا يودّ ودّ لا تودّ ومن المهموز
الفاء الاذن دستوری دادن
اذن يأذن اذنًا فهو آذنٌ وذاك
مأذونٌ لم يأذن لا يأذن ليأذن
لا يأذن ايذن لا تأذن ومن المهموز
العين البأس سخت دلير شدن
بأس يبأس بأسًا فهو بأسٌ وذاك
مبئوسٌ لم يبأس لا يبأس ليبأس

لا يبأس ابأس لا تبأس ومن المهموز
اللام البراءة بيزار شدن
برا يبرا براءةً فهو بريٌّ لم يبرء
لا يبرا ليبرا لا يبرا ابرا لا تبرا
ومن المعتل المهموز اللام الوطا پاي
سپردن وطا يطاء وطاءً فهو
واطئٌ وذاك موطوءٌ لم يطا لا يطا
ليطا لا يطا طا لا تطا ومن الاجوف
المهموز اللام المشيئة خواستن

شاء يشاء مشيئة فهو شاءٍ وذاك
مشيءٌ لم يشا لا يشاء ليشا لا يشاء
شا لا تشا باب فعُل يفعُل
بضم العين في الماضي والغابر
مثال الصحيح الشرف بزرگوار
شدن شرف يشرف شرفًا فهو شريف
لم يشرف لا يشرف ليشرف لا يشرف
اشرف لا تشرف ومن المعتل
الوجازة كوتاه شدن وجز يوجز

وجازة فهو وجيز لم يوجز لا يوجز
ليوجز لا يوجز اوجز لا توجز
ومن اليائي اليسر آسان شدن
يسر ييسر يسرا فهو يسير لم ييسر
لا ييسر لييسر لا ييسر ايسر لا تيسر
ومن الاجوف الطول دراز شدن
طال يطول طولا فهو طويل لم
يطل لا يطول ليطل لا يطل طل
لا تطل ومن الناقص السراوة مهتر

شدن

شدن سرو يسرو سراوة فهو سري
لم يسر لا يسرو ليسر لا يسر اسر لا تسر
ومن المهموز الفاء الادابة اديب
شدن ادب يادب ادابة فهو
اديب لم يادب لا يادب ليادب
لا يادب اودب لا تادب ومن
المهموز العين اللؤم ناكس شدن
لؤم يلؤم لؤما فهو لئيم لم يلؤم
لا يلؤم ليلؤم لا يلؤم الؤم لا تلؤم

ومن المهموز اللام المروة مردم سان
شدن مرؤ يمرؤ مروة فهو مريء
لم يمرؤ لا يمرؤ ليمرؤ لا يمرؤ امرؤ لا تمرؤ
ومن المعتل المهموز اللام الوضاءة
نيكو و پاكيزه شدن وضؤ يوضؤ
وضاءة فهو وضيء لم يوضؤ لا يوضؤ
ليوضؤ لا يوضؤ اوضؤ لا توضؤ
باب فعل يفعل بكسر
العين في الماضي والغابر مثال الصحيح

الحسبان

الحسبان پنداشتن حسب يحسب
حسبانا فهو حاسب وذاك محسوب
لم يحسب لا يحسب ليحسب لا يحسب
احسب لا تحسب ومن المعتل
الوراثة ميراث يافتن ورث يرث
وراثة فهو وارث وذاك موروث
لم يرث لا يرث ليرث لا يرث رث
لا ترث ومن اللفيف المفروق
الولي نزديك شدن ولي يلي وليا

فهو وال وذاك مولى لم يل لا يلى
ليل لا يل ل لا تل باب
الافتعال الاكتساب کسب کردن
اکتسب یکتسب اکتسابا فهو مکتسب
وذاك مکتسب لم یکتسب لا یکتسب
لیکتسب لا یکتسب اکتسب لا تکتسب
ومن المعتل الاتعاظ پند کرفتن
اتعظ یتعظ اتعاظا فهو متعظ
وذاك متعظ لم یتعظ لا یتعظ

لیتعظ

لیتعظ لا یتعظ اتعظ لا تتعظ
ومن الاجوف الاکتیال پیمانه
فاستدن اکتال یکتال اکتیالا
فهو مکتال وذاك مکتال لم یکتل
لا یکتال لیکتل لا یکتل اکتل
لا تکتل ومما جاء بالواو على اصله
الازدواج قرین شدن چیزی با چیزی
ازدوج یزدوج ازدواجا فهو
مزدوج لم یزدوج لا یزدوج لیزدوج

لا یزدوج ازدوج لا تزدوج ومن
الناقص الارتضاء پسندیدن
ارتضى یرتضى ارتضاء فهو مرتض
وذاك مرتضى لم یرتض لا یرتضى
لیرتض لا یرتض ارتض لا ترتض
ومن اللفیف المفروق الاتقاء
حذر کردن اتقى یتقى اتقاء فهو
متقى وذاك متقى لم یتق لا یتقى
لیتق لا یتق اتق لا تتق ومن اللفیف

المقرون

المقرون الارتواء سیراب شدن
ارتوى یرتوى ارتواء فهو مرتو وذاك
مرتوى لم یرتو لا یرتوى لیرتو لا یرتو
ارتو لا ترتو ومن المضاعف
الاحتجاج حجت آوردن احتج
یحتج احتجاجا فهو محتج وذاك محتج
لم یحتج لا یحتج لیحتج لا یحتج
احتج لا تحتج ومن المهموز الفاء
الایتلاف با یکدیکر الفت کرفتن

ايتلف ياتلف ايتلافا فهو مؤتلف
وذاك مؤتلف لم ياتلف لا ياتلف
لياتلف لا ياتلف ايتلف لا تاتلف
ومن المهموز العين الالتيام
پیوسته شدن با یکدیگر التام یلتام
التياما فهو ملتام وذاك ملتام
لم يلتام لا يلتام ليلتام لا يلتام
التام لا تلتام ومن المهموز اللام
الابتداء ابتدا کردن ابتدا

يبتدئ

يبتدا ابتداء فهو مبتدئ وذاك
مبتدئ لم يبتدا لا يبتدئ ليبتدئ
لا يبتدا ابتدا لا يبتدا ومن
الاجوف المهموز الفاء الايتيال
بساختن ايتال ياتال ايتيالا فهو
موتال وذاك موتال لم ياتل
لا ياتال لياتل لا ياتل ايتل لا تاتل
ومن المضاعف المهموز الفاء الايتجاج
افروخته شدن ايتج ياتج ايتجاجا

فهو موتج وذاك موتج لم ياتج
لا ياتج لياتج لا ياتج ايتج لا تاتج
ومن المعتل المهموز العين الاتئاد
آهستگی کردن اتاد يتاد اتادا
فهو متاد وذاك متاد لم يتاد
لا يتاد ليتاد لا يتاد اتاد
لا تتاد ومن الناقص المهموز العين
الارتئاء راى ديدن ارتاى يرتاى
ارتاء فهو مرتاء وذاك مرتاء

لم يرتأ

لم يرتاى لا يرتاى ليرتاى لا يرتا
ارتاى لا ترتاى ومن المعتل المهموز اللام
الاتكاء تکیه کردن اتكا يتكا
اتكاء فهو متكا وذاك متكا لم
يتكا لا يتكا ليتكا لا يتكا اتكا
لا تتكا ومن الاجوف المهموز اللام
الاستياء اندوهگین شدن استا
يستاء استياء فهو مستاء
وذاك مستاء لم يستاء لا يستا

لیستاء لایستاء استاء لاتستاء

باب الانفعال الانسکاب
ریخته شدن انسکب ینسکب
انسکابا فهو منسکب وذاك
منسکب لم ینسکب لاینسکب
لینسکب لاینسکب انسکب
لاتنسکب **ومن الاجوف**
الانقیاد گردن نهادن
انقاد ینقاد انقیادا فهو منقاد

وذاك

وذاك منقاد لم ینقد لاینقاد
لینقد لاینقد انقد لاتنقد
ومن الناقص الانقضاء بسر آمدن
انقضى ینقضی انقضاءً فهو منقضٍ
وذاك منقضىً لم ینقض لاینقضی
لینقض لاینقض انقض لاتنقض
ومن اللفیف المقرون الانزواء
بیك سو شدن انزوی ینزوی انزواءً
فهو منزوٍ وذاك منزوًا لم ینزو لاینزوی

لینزو لاینزو انزو لاتنزو **ومن المضاعف**
الانفضاض شکسته شدن انفضّ
ینفضّ انفضاضًا فهو منفضّ
وذاك منفضّ لم ینفضّ لاینفضّ
لینفضّ لاینفضّ انفضّ لاتنفضّ
ومن المهموز الفاء الاناطار بدو
در آمدن اناطر یناطر اناطارا
فهو مناطِر وذاك مناطَر لم یناطر
لایناطر لیناطر لایناطر اناطر

لاتناطر

لاتناطر **ومن المهموز العین** الانزآج
دریده شدن انزاج ینزاج انزآجا
فهو منزاجٌ وذاك منزاجٌ لم ینزاج
لاینزاج لینزاج لاینزاج انزاج
لاتنزاج **ومن المهموز اللام** الاندرآء
کر شدن اندرا یندرا اندراءً فهو
مندرءٌ وذاك مندرءٌ لم یندرا
لایندرا لیندرا لایندرا اندرا
لاتندرا **ومن الاجوف المهموز الفاء**

الانتیاب بدو درامدن انتاب
ینتاب انتیابا فهو منتاب لم ینتاب
لاینتاب لینتاب لاینتاب انتاب
لاتنتاب باب الاستفعال
الاستحسان نیکوشمردن استحسن
یستحسن استحسانا فهو مستحسن
وذاک مستحسن لم یستحسن لا
یستحسن لیستحسن لایستحسن
استحسن لاتستحسن ومن المعتل

الاستیلاج

الاستیلاج درامدن وخواستن
استولج یستولج استیلاجا
فهو مستولج وذاک مستولج
لم یستولج لایستولج لیستولج
لایستولج استولج لاتستولج
ومن الیائی الاستیقان بی گمان
شدن استیقن یستیقن استیقانا
فهو مستیقن وذاک مستیقن
لم یستیقن لایستیقن لیستیقن

لایستیقن استیقن لاتستیقن
ومن الاجوف الاستعانة
یاری خواستن استعان یستعین
استعانة فهو مستعین وذاک
مستعان لم یستعن لایستعین
لیستعن لایستعن استعن لاتستعن
ومما جاء علی اصله الاستنواق
ناقه شدن استنوق یستنوق
استنواقا فهو مستنوق وذاک

مستنوق

مستنوق لم یستنوق لایستنوق
لیستنوق لایستنوق استنوق
لاتستنوق ومن الناقص
الاستهداء هدیه خواستن استهدی
یستهدی استهداء فهو مستهدی
وذاک مستهدی لم یستهد لایستهدی
لیستهد لایستهد استهد لاتستهد
ومن اللفیف المفروق الاستیفاء
تمام فا ستدن استوفی یستوفی

استيفاءً فهو مستوفٍ وذاك
مستوفًا لم يستوف لا يستوفِ
ليستوفِ لا يستوفِ استوفِ
لا تستوفِ **ومن الناقص** الاستحياء
شرم داشتن استحيى يستحيي
استحياءً فهو مستحيٍ وذاك
مستحيً لم يستحي لا يستحيي ليستحي
لا يستحي استحي لا تستحي **ومن اللفيف**
المقرون الاستهواء سرگشته شدن

استهوى

استهوى يستهوي استهواءً فهو
مستهوٍ وذاك مستهوًى لم يستهو
لا يستهوي ليستهوِ لا يستهو
استهو لا تستهو **ومن المضاعف**
الاستحباب برگزیدن استحبّ
يستحبّ استحبابًا فهو مستحِبّ
وذاك مستحَبّ لم يستحبّ
لا يستحبّ ليستحبّ لا يستحبّ
استحبّ لا تستحبّ **ومن المهموز الفاء**

الاستئذان دستوری دادن
استأذن يستأذن استئذانًا
فهو مستأذِن وذاك مستأذَن
لم يستأذن لا يستأذن ليستأذن
لا يستأذن استأذن لا تستأذن
ومن المهموز العين الاستلآم نزدیك شدن
استلأم يستلئم استلآمًا فهو مستلئم
وذاك مستلأم لم يستلئم لا يستلئم
ليستلئم لا يستلئم استلئم لا تستلئم

ومن المهموز

ومن المهموز اللام الاستمراء گوارنده
آمدن استمرأ يستمرئ استمراءً
فهو مستمرئ وذاك مستمرأ لم يستمرئ
لا يستمرئ ليستمرئ لا يستمرئ استمرئ
لا تستمرئ **ومن الاجوف المهموز الفاء**
الاستئياس عوض خواستن استآس
يستئيس استئياسًا فهو مستئيس
وذاك مستآس لم يستئس لا يستئيس
ليستئس لا يستئس استئس لا تستئس

ومن الناقص المهموز الفاء الاستيداء
يادى خواستن استادى يستادى
استيداءً فهو مستادٍ وذاك مستادى
الى آخره ومن المعتل المهموز اللام الاستيطاء
تيز شمردن استوطا يستوطاء
الى آخره ومن الاجوف المهموز اللام
الاستباءة ماوى كرفتن استباء
يستبئ الى آخره باب الافعلال
الاصفرار زرد شدن اصفر يصفر

اصفرارًا فهو مصفرٌّ وذاك
مصفرٌّ لم يصفرّ لا يصفرّ ليصفرّ
لا يصفرّ اصفرّ لا تصفرّ ومن
الاجوف الازوراء بجسبيدن
ازورّ يزورّ ازورارًا الى آخره ومن الناقص
الابيضاض سفيد شدن ابيضّ
يبيضّ ابيضاضًا الى آخره ومن الناقص
الارعواء وايستادن ارعوى يرعوى
ارعواءً فهو مرعوٍ ومن اللفيف المقرون

الاحوواء سياه شدن احووى
يحووى احوواءً فهو محووٍ الى آخره
باب الافعيلال الاصفيرار مثل
الاصفرار اصفارّ يصفارّ اصفيرارًا
فهو مصفارٌّ وذاك مصفارٌّ لم
يصفارّ لا يصفارّ ليصفارّ لا يصفارّ
اصفارّ لا تصفارّ ومن الاجوف
الازويرار مثل الازورار ازوارّ يزوارّ
ازويرارًا فهو مزوارٌّ ومن الناقص

الابيضاض سفيد شدن ابياضّ
يبياضّ ابيضاضًا فهو مبياضٌّ الى آخره
باب الافعيعال الاغديدان
دراز موى شدن اغدودن يغدودن
اغديدانًا فهو مغدودنٌ وذاك
لم يغدودن لا يغدودن ليغدودن
لا يغدودن اغدودن لا تغدودن
ومن الناقص الاعريراء براسب برهنه
نشستن اعرورى يعرورى اعريراءً

باب الافعوّال الاجلوّاذ بيك
رفتن شتر اجلوّذ يجلوّذ اجلوّاذاً
فهو مجلوّذٌ وذاك مجلوّذ لم يجلوّذ
لا يجلوّذ ليجلوّذ لا يجلوّذ اجلوّذ
لا تجلوّذ باب الافعّل افعّل يفعّل
افعّلاً فهو مفعّلٌ وذاك مفعّلٌ
لم يفعّل لا يفعّل ليفعّل لا يفعّل
افعّل لا تفعّل واين باب اصل او
تفعّل يتفعّل تفعّلاً است ليكن چون

خواستند كه ادغام كنند تاء تفعّل
را در فاء فعل وقتی كه قريب المخرج
باشد يا مثل او باشد تاء تفعّل را
ساكن كردند ودر فاء فعل ادغام
كردند وهمزهٔ وصل در آوردند
زيرا كه ابتدا بساكن متعذر است
مثال وچون خواهی كه بنا كنی تفعّل
از دثر ودبر گويی تدثّر وتدبّر
وچون ادغام كنی گويی ادّثر يدّثر

ادّثراً فهو مدّثرٌ قال الله تعالى
يا ايها المدّثر وادّبر يدّبر ادّبراً
فهو مدّبر قال الله تعالى ليدّبّروا
آياته واگر بنا كنی تفعّل از طاف
تطوّف وچون ادغام كنی گويی
اطّوّف قال الله تعالى وليطّوّفوا
بالبيت العتيق وچون بنا كنی تفعّل
از زان گويی تزيّن وچون ادغام كنی
گويی ازّيّن قال الله تعالى وازّيّنت

واگر بنا كنی از زكی گويی تزكّی وچون
ادغام كنی گويی ازّكّی قال الله
تعالى وما عليك الا يزّكّی واگر بنا
كنی از شق گويی تشقّق وچون ادغام
كنی گويی اشّقّق قال الله تعالى وان
منها لما يشّقّق فيخرج منه الماء
باب الافاعل افاعل يفاعل افاعلاً
فهو مفاعل وذاك مفاعل لم يفاعل
لا يفاعل ليفاعل لا يفاعل افاعل

لا تفاعل واصل این باب تفاعل
یتفاعل تفاعلاً است پس ساکن کردن
تا را از بهر ادغام وادغام کردند
در فاء فعل وهمزهٔ وصل درآوردند
چه ابتدا بساکن متعذر بود افاعل
شد چون خواهی که بنا کنی تفاعل را
از درك گوئی تدارك یتدارك تدارکا
و چون ادغام کنی گوئی ادّارك
یدّارك ادّارکا قال الله تعالی

اذا ادّارکوا واگر بنا کنی تفاعل از
سال گوئی تساءل چون ادغام کنی
گوئی اسّاءل قال الله تعالی یسّاءلون
عن انبائکم واگر بنا کنی تفاعل
از درا گوئی تدارا چون ادغام کنی
گوئی ادّارا قال الله تعالی فادّارأتم
وهمچنین است مجرای هر دو باب
که یاد کردیم والله اعلم بحقایق الاشیاء
باب الافعال الاحسان نیکوئی کردن

احسن یحسن احسانا فهو محسن
وذاك محسن لم یحسن لا یحسن
لیحسن لا یحسن احسن لا تحسن
ومن المعتل الایصال رسانیدن
اوصل یوصل ایصالاً الی آخره
ومن الیائی الایقان بی گمان شدن
ایقن یوقن ایقاناً ومن الاجوف
الابانة جدا کردن ابان یبین ابانة
ومما جاء بالواو علی اصله

الاحواج حاجتمند شدن احوج یحوج
احواجاً فهو محوج الی آخره ومن الیائی
الاخیال در گمان افکندن اخال
یخیل اخیالاً فهو مخیل ومن الناقص
الافتاء فتوی کردن افتی یفتی افتاءً
فهو مفتی ومن اللفیف المفروق الایلاء
سوگند دادن اولی یولی ایلاءً فهو مولی
ومن اللفیف المقرون الارواء سیراب
کردن اروی یروی ارواءً الی آخره

ومن اليائى الاحياء زنده در گور كردن
دختر احيى يحيى احياء فهو محيى ومن
المضاعف الاتمام تمام كردن اتم
يتم اتماما ومن المهموز الفاء الايثار بر گزيدن
آثر يؤثر ايثارا فهو موثر ومن المهموز العين
الاثآر تيز نگرستن اثأر يثار اثآرا
الى آخره ومن المهموز اللام الابداء ابتدا
كردن ابدأ يبدئ ابداء ومن الناقص
المهموز الفاء الايلاء سوگند خوردن

آلى

آلى يولى ايلاء فهو مولى الى آخره
ومن المعتل المهموز العين الاياس
نوميد شدن ايس يوئس آياسا فهو
موئس ومن الناقص المهموز العين الاناء
دور كردن انأى ينائى اناء فهو منائى
ومن المعتل المهموز اللام الايماء اشارة
كردن اومأ يومئ ايماء ومن الاجوف
المهموز اللام الاضاءة روشن كردن
اضاء يضئ اضاءة فهو مضئ الى آخره

ومن اللفيف المقرون المهموز الفاء
الايواء جاى دادن آوى يؤوى ايواء
فهو موو باب التفعيل التجريب
والتجربة آزمودن جرّب يجرّب
تجريبا فهو مجرّب وذاك مجرّب لم
يجرّب لا يجرّب ليجرّب لا يجرّب
جرّب لا تجرّب ومن المعتل التوريث
ميراث يافتن ورّث يورّث توريثا
ومن اليائى التيسير آسان كردن

يسّر

يسّر ييسّر تيسيرا فهو ميسّر ومن الاجوف
التجويز روا داشتن جوّز يجوّز تجويزا
فهو مجوّز ومن الناقص الترجية
اميد داشتن رجّى يرجّى ترجية
فهو مرجّ ومن اللفيف المفروق
التوصية وصيّت كردن وصّى يوصّى
توصية فهو موصّ ومن اللفيف المقرون
التقوية نيرومند كردانيدن قوّى
يقوّى تقوية فهو مقوّ ومن المضاعف

التخصیص خاص کردن خصّص یخصّص
تخصیصًا فهو مخصّص ومن المهموز
الفاء التألیف گرد کردن الّف
یؤلّف تألیفًا فهو مؤلّف ومن المهموز
العین الترئیس مهتر کردن رأّس
یرئّس ترئیسًا فهو مرئّس ومن المهموز اللام
التبرئة بیزار کردن برّأ یبرّئ تبریئًا
فهو مبرّئ ومن الاجوف المهموز الفاء
التأویل تفسیر کردن اوّل یأوّل

تأویلًا الی آخره ومن الناقص المهموز الفاء
التأسّیة بصبر فرمودن اسّی یأسّی
تأسیةً ومن المضاعف المهموز الفاء
التأسیس محکم کردانیدن اسّس
یؤسّس تأسیسًا ومن المعتل المهموز اللام
التوطئة نرم کردن وطّأ یوطّئ توطئةً
فهو موطّئ ومن الاجوف المهموز اللام
التبوئة کسی را جای دادن بوّأ یبوّئ
تبوئةً فهو مبوّئ باب المفاعلة

المحاربة با کسی جنگ کردن حارب
یحارب محاربةً فهو محارِب وذاك
محارَب لم یحارب لا یحارب لیحارب
لا یحارب حارب لا تحارب ومن
المعتل المواصلة والوصال با کسی
پیوستن واصل یواصل مواصلةً
فهو مواصِل الی آخره ومن الاجوف
المقاومة با کسی برابری کردن قاوم
یقاوم مقاومةً ومن الناقص المناداة

والنداء خواندن نادی ینادی مناداةً
فهو منادٍ ومن اللفیف المفروق الموافاة
رسیدن بجایی وافی یوافی موافاةً
فهو موافٍ ومن اللفیف المقرون
المساواة برابری کردن ساوی یساوی
مساواةً فهو مساوٍ ومن المضاعف
المحابّة با کسی دوستی داشتن حابّ
یحابّ محابّةً فهو محابّ ومن المهموز
الفاء المؤانسة کسی را مونس کردن

آنس یؤانس مؤانسةً فهو مؤانسٌ الی
آخره ومن المهموز العین المسائله
سائل یسائل مسائلةً فهو مسائلٌ
ومن المهموز اللام المفاجاة ناگاه
گرفتن فاجأ یفاجا مفاجاة فهو مفاجئٌ
ومن المعتل المهموز العین المواءله کسی را
رهائی خواستن واءل یواءل مواءلة
فهو مواءلٌ ومن الناقص المهموز الفاء
المؤاخاة والاخاء باکسی برادری کردن

اخی یؤاخی مؤاخاةً فهو مؤاخٍ الی آخره
ومن المعتل المهموز اللام المواطاة
والوطاء باکسی موافقت کردن واطاء
یواطئ مواطاةً فهو مواطئٌ ومن الاجوف
المهموز اللام المناوءة باکسی دشمنی
کردن ناوء یناوء مناوءةً فهو مناوءٌ
باب التفعّل التعرّض فاپیش
آمدن تعرّض یتعرّض تعرّضا فهو
متعرّضٌ وذاك متعرّضٌ لم یتعرّض

لا یتعرّض لیتعرّض لا یتعرّض
تعرّض لا تتعرّض ومن المعتل
التوکّل اعتماد کردن توکّل یتوکّل
توکّلا فهو متوکّلٌ ومن الاجوف
التزوّد توشه برگرفتن تزوّد یتزوّد
تزوّدا فهو متزوّدٌ ومن اللفیف المفروق
التوقّی حذر کردن توقّی یتوقّی
توقّیًا فهو متوقٍّ الی آخره ومن اللفیف
المقرون التقوّی نیرومند شدن

تقوّی یتقوّی تقوّیا فهو متقوٍّ
وذاك متقوًّی لم یتقوّ لا یتقوّی
لیتقوّ لا یتقوّ تقوّ لا تتقوّ ومن
المضاعف التربّب پروردن
تربّب یتربّب تربّبا فهو متربّبٌ
ومن المهموز الفاء التأسّف اندوه
خوردن تأسّف یتأسّف تأسّفا
فهو متأسّفٌ ومن المهموز العین
الترأّس رئیس شدن ترأّس

يتراسّ تراسًّا فهو متراسٌّ الى آخره

ومن الاجوف المهموز الفاء

التّاوّل تاويل كردن تاوّل

يتاوّل تاوّلا فهو متاوّل

ومن النّاقص المهموز الفاء

التّادّى بر جاى بماندن تادّى

يتادّى تادّيا فهو متادٍّ

ومن المضاعف المهموز الفاء

التّاجّج افروخته شدن تاجّج

يتاجّج تاجّجا فهو متاجّج وذاك

متاجّج باب التّفاعل

التّجاذب از يكديكر دركشيدن

تجاذب يتجاذب تجاذبا فهو

متجاذب وذاك متجاذب لم يتجاذب

لا يتجاذب ليتجاذب لا يتجاذب

تجاذب لا تتجاذب ومن المعتل

التّواصل با يكديكر پيوستن

تواصل يتواصل تواصلا فهو متواصل

وذاك متواصل لم يتواصل

لا يتواصل ليتواصل لا يتواصل

تواصل لا تتواصل ومن الاجوف

التّقاول با يكديكر سخن كفتن

تقاول يتقاول تقاولا فهو

متقاول وذاك متقاول

لم يتقاول لا يتقاول ليتقاول

لا يتقاول تقاول لا تتقاول

ومن النّاقص التّفادى يكديكر را

باز خواندن تفادى يتفادى تفاديا

فهو متفادٍ وذاك متفادى ومن

اللّفيف المفروق التّواصى يكديكر

را وصيّت كردن تواصى يتواصى

الى آخره ومن اللّفيف المقرون

التّساوى برابر كردن تساوى

يتساوى تساويا فهو متساوٍ

وذاك متساوى لم يتساو ولا يتساوى

ليتساو ولا يتساو وتساو ولا تتساو

ومن المضاعف التحابّ یکدیکر را
دوست داشتن تحابّ یتحابّ
تحابًّا فهو متحابٌّ وذاك متحابٌّ
ومن المهموز الفاء التآنس با یکدیکر
انس کرفتن تآنس یتآنس تآنسًا
فهو متآنسٌ وذاك متآنسٌ
ومن المهموز العین التساءل یکدیکر را
پرسیدن تساءل یتساءل تساءلًا
فهو متساءِلٌ وذاك متساءَلٌ

ومن المهموز اللام التدارؤ با یکدیکر
خلاف کردن تدارء یتدارء تدارءً
فهو متدارءٌ وذاك متدارءٌ
لم یتدارء لا یتدارء لیتدارء
لا یتدارء تدارء لا تتدارء
ومن الناقص المهموز الفاء
التآسی یکدیکر را صبر فرمودن
تآسا یتآسی تآسیًا فهو متآسٍ
ومن الناقص المهموز العین

التراءی یکدیکر را دیدن
تراءا یتراءی تراءیًا فهو متراءٍ
وذاك متراءً لم یتراء الی آخره
ومن المعتل المهموز اللام التواطاء
با یکدیکر موافقت کردن تواطأ
یتواطأ تواطأً فهو مواطأٌ وذاك
مواطأٌ لم یواطأ لا یواطأ لیواطأ
لا یواطأ تواطأ لا تتواطأ
باب الفعللة البعثرة شورانیدن

بعثر یبعثر بعثرةً فهو مبعثِرٌ
وذاك مبعثَرٌ لم یبعثر لا یبعثر
لیبعثر لا یبعثر بعثر لا تبعثر
ومن المعتل الوسوسة وسوسه
کردن وسوس یوسوس وسوسةً
فهو موسوِسٌ وذاك موسوَسٌ
لم یوسوس لا یوسوس لیوسوس
لا یوسوس وسوس لا توسوس
ومن المضاعف الکبکبة نکون

سار شدن كبكب يكبكب كبكبة
فهو مكبكب وذاك مكبكب
لم يكبكب لا يكبكب ليكبكب
لا يكبكب كبكب لا تكبكب
ومن المهموز العين الطامنة فرو
داشتن طامن يطامن طامنة
فهو مطامن وذاك مطامن لم
يطامن لا يطامن ليطامن لا
يطامن تطامن لا تتطامن

باب

باب الملحق بالفعللة مما الحق بها
بزيادة واو بين الفاء والعين الجورب
جورب پوشيدن جورب يجورب
جوربة فهو مجورب وذاك مجورب
لم يجورب لا يجورب ليجورب
لا يجورب جورب لا تجورب
وبزيادة ياء بين الفاء والعين
السيطرة بسيار كماشتن سيطر
يسيطر سيطرة فهو مسيطر الى آخره

ومن زيادة واو بين العين واللام
الجهورة بانگ بر داشتن جهور
يجهور جهورة وبزيادة ياء بين العين
واللام العثيرة گرد برانگيختن
عثير يعثير عثيرة فهو معثير
وبتكرير اللام الجلببة چادر پوشيدن
جلبب يجلبب جلببة فهو مجلبب
وبزيادة ياء في آخره مثل سلقى يسلقى
سلقاة باب تفعلل التبعثر منش زدن

تبعثر

تبعثر يتبعثر تبعثرا ومن الملحق بزيادة واو بين
الفاء والعين التجورب جورب پوشيدن
تجورب يتجورب وبزيادة ياء بين الفاء والعين
التهيفق فراخ شدن تهيفق يتهيفق
تهيفقا وبزيادة واو بين العين واللام
الترهوك نيك رفتن ترهوك يترهوك
والملحق بتكرير اللام التجلبب چادر در سر کشيدن
تجلبب يتجلبب ومن المضاعف التسلسل
رفتن آب وانچه بآن ماند تسلسل يتسلسل

باب الافعلال الاسخنفار ربکذشتن
اسخنفر یسخنفر اسخنفارًا ومن الملحق بتکریر
اللام الاسحنکاک تاریک شدن اسحنکک
یسحنکک ومن الملحق بزیادة یاء الاغرنداء
غلبه کردن اغرندی یغرندی ومن
المهموز اللام الاحبنطاء پر خشم شدن
احبنطا یحبنطأ احبنطاءً الی آخره
باب الافعلال الاکفهرار
سخت ترش روی شدن اکفهر یکفهر

اکفهرار



مرورق
صفر [illegible] محرر

۳۱۵



[illegible]